

سليم اللعنه
نور فاطمه زهرا



كتابخانه ديجيتال
www.noorfatemah.org

سیره عملی اهل بیت

امام حسن
علیه السلام





سیره عملی اهل بیت حضرت امام حسن علیه السلام

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

انتشارات طلایی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی اهل بیت حضرت امام حسن علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	چگونگی ولادت
۶	اشاره
۶	نام گذاری
۶	گفتن اذان و اقامه بر گوش راست و چپ فرزند
۷	مسأله عقیده
۷	علاقه شدید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت علیه السلام
۷	حوادث دوران کودکی
۹	سیره عملی امام علیه السلام
۱۱	کلمات امام علیه السلام
۱۳	سخنی پیرامون صلح امام حسن علیه السلام
۱۶	معاویه را بهتر بشناسیم
۱۹	شهادت امام علیه السلام
۱۹	پاورقی

سیره عملی اهل بیت حضرت امام حسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حضرت امام حسن علیه السلام / تالیف کاظم ارفع، ۱۳۲۳ مشخصات نشر: تهران: انتشارات طلایی، ۱۳۸۹. مشخصات ظاهری: ۴۳ص. فروست: سیره عملی اهل بیت علیهم السلام. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۷۲۹-۳-۱ وضعیت فهرست نویسی: فیبا یادداشت: چاپ قبلی: تربت، ۱۳۷۹. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ق. رده بندی کنگره: ۴۰BP/الف۴الف ۸ ۱۳۸۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۲ شماره کتاب شناسی ملی: ۲۱۰۴۵۱۰

چگونگی ولادت

اشاره

امام حسن علیه السلام شب سه شنبه پانزدهم رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه متولد شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمد تا ولادت سبط اکبر را به علی و فاطمه علیهما السلام تبریک گوید قبل از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه علیهما السلام به حضرت علی علیه السلام گفت که نامی برای فرزندمان انتخاب کن، فرمود: من در نامگذاری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبقت نمی گیرم. وقتی پیامبر بر آنها وارد شد و تولد آن بزرگوار را تبریک و تهنیت گفت، حضرت امیر علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواست که نامی برای او انتخاب کند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: من در نامگذاری این مولود از خدا سبقت نمی گیرم. در این هنگام جبرئیل به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد که خداوند تبارک و تعالی ضمن سلام و تبریک نام این مولود را حسن نهاد [۱]. روایت شده که چهره مبارکش سرخ و سفید بود، دیده هایش گشاده و بسیار سیاه بود، موهایش مجعد و بنا بر نقل پدر بزرگوارش امیر المومنین علیه السلام از نظر شکل و شمایل شباهت زیادی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت. [صفحه ۶] روز هفتم ولادتش جبرئیل برای تهنیت به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و درخواست نمود که نام او را انتخاب نمایند و برایش عقیقه کنند و در همان روزها بود که «اذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی اذن الحسن بن علی» رسول صلی الله علیه و آله و سلم در گوش امام حسن علیه السلام اذان گفت [۲]. در اینجا لازم می دانم توجه خوانندگان گرامی را به این سه موضوع مهم که باید در نخستین روزهای تولد انجام گیرد جلب نمایم.

نام گذاری

همان طور که در کتاب فاطمه علیهما السلام أسوهی زنان که قبلا به چاپ رسیده و اشاره رفت، مسأله‌ی نام برای فرزندان جزء حقوق اولیه فرزندان است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: «حق الولد علی الوالد أن یحسن اسمه» [۳]. از حقوق فرزند این است که پدر اسم خوب برایش انتخاب کند.

گفتن اذان و اقامه بر گوش راست و چپ فرزند

حتما عنایت دارید که بچه از همان ساعات اول تولد دستگاہ گیرندگی و فراگیریش فعالانه کار می کند و دقیقا حرکات و رفتار اطرافیان در سعادت و شقاوت آینده او نقش دارد. بنابراین ندای ملکوتی اذان و اقامه به گوش نو رسیده که ندای توحید و نبوت و

امامت است در اعماق جاننش اثر می گذارد و فطرت خام و پاکیزه‌اش را شکوفا می سازد. [صفحه ۷]

مسأله عقیقه

این هم یک نوع بیمه عمر برای نوزاد است. امام صادق علیه‌السلام درباره اهمیت آن در پاسخ شخصی که گفت نمی‌دانم پدرم برای من عقیقه کرده یا نه فرمود: عقیقه بکن و او هم در سنین پیری برای خود عقیقه کرد. عقیقه که در حکم یک صدقه مستحب، بحساب می‌آید کشتن یک گوسفند و تقسیم آن بین فقرا و مستمندان است و البته بهتر آن است که اولیاء نوزاد از آن نخورند. دیگر باره امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک خود برای امام حسن علیه‌السلام عقیقه کرد و در آن هنگام گفت: «بسم الله عقیقه عن الحسن و قال اللهم عظمها و بعظمه و لحمها بلحمه، و دمها بدمه و شعرها بشعره اللهم اجعلها وقاء لمحمد و آله» [۴]. به نام خدا عقیقه‌ای است برای حسن علیه‌السلام سپس فرمود: استخوان آن را به استخوان او، گوشتش به گوشت بدن او و خونش نثار خون او و مویش به موی او؛ پروردگارا این عقیقه را سپری برای محمد و آلش قرار بده. قبل از ولادت امام حسن مجتبی علیه‌السلام زنی به نام ام‌الفضل به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: «رایت کان عضوا من أعضائك فی بیتی قال خیرا رأیت تلد فاطمة غلاما فترضیه بلبن قثم فولدت الحسن فأرضیه بلبن قثم» [۵]. در خواب دیدم که عضوی از اعضاء شما در خانه من است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب خوبی دیده‌ای به همین زودی فاطمه علیهما‌السلام پسری بدینا خواهد آورد و تو او را شیر فراوان [صفحه ۸] خواهی داد امام حسن علیه‌السلام متولد شد و ام‌الفضل او را شیر کافی داد.

علاقه شدید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت علیه السلام

امام حسن علیه‌السلام مورد علاقه‌ی شدید و لطف و مرحمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده به همین جهت به کرات می‌گفت: «اللهم انی احب حسنا فاحبه و احب الله من یحبه» [۶]. خداوندا من حسن را دوست می‌دارم تو هم او را دوست بدار و هر که حسنم را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد، دست حسنم را گرفت و او را به سینه خویش چسبانید و فرمود: «بأبی انت و امی من أحبنی فلیحب هذا» [۷]. پدرم و مادرم فدای تو باد هر که مرا دوست دارد پس این (حسینم) را نیز دوست بدارد. و هم او درباره امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ابنی و ثمره فؤادی من آذی هذا فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله» [۸]. (حسن) فرزند و میوه دل من است هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است. در مجلسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه‌السلام را در آغوش گرفته و او را می‌بوسید و می‌بویید. مردی از انصار که در آنجا حاضر بود گفت: من فرزند [صفحه ۹] پسری دارم، تا امروز که به سن بلوغ رسیده هیچوقت او را نبوسیده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواهی دید که خداوند لباس رحمت را بر قامت تو نخواهد پوشاند. [۹]. زید بن أرقم می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد مشغول خطابه و سخن گفتن بود که امام حسن علیه‌السلام در حالیکه طفل و صغیر بود و لباس بلندی به تن داشت وارد مسجد شد و در برابر چشم پیامبر به زمین افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطبه را قطع کرد و با سرعت از منبر پایین آمد، مردم امام حسن علیه‌السلام را از روی زمین بلند کردند و به دست مبارک پیامبر دادند. رسول الله او را بر دوش خود گذاشت و نوازش کرد و دوباره به منبر رفت و ادامه سخن داد. [۱۰].

حوادث دوران کودکی

یک روز پدر بزرگوارش امیر المومنین علیه السلام در حالیکه امام حسن علیه السلام طفل بود فرمود: پسر من آیا نمی خواهی برای پدرت سخنرانی کنی؟ عرض کرد: «انی أستحیی أن أخطب و انا أراک» من خجالت می کشم در محضر شما صحبت کنم امیر المومنین علیه السلام از مجلس خارج شد ولی در مکانی نشست که امام حسن او را نبیند اما صدای فرزند دلبندهش را بشنود. آنگاه حسن بن علی علیه السلام از جا برخاست و در میان مردم سخن گفت: سخنی کامل، بلیغ و فصیح، «فلما انصرف جعل علی یقول: ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم». پس از پایان خطبه علی علیه السلام اشاره به آیه ۳۴ سوره آل عمران کرد که «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و [صفحه ۱۰] عمران را از میان مردم جهان برگزید، نسل ابراهیم و عمران بعضی آن بعضی دیگر است و خدا شنوا و داناست». رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با وجود کمی سن و خردسالی امام حسن علیه السلام در پیمان ثقیف آن حضرت را گواه و شاهد قرار داد و در داستان شگفت انگیز و پر هیجان مباحله که روز بیست و چهارم ذی الحجه اتفاق افتاد امام حسن و امام حسین و حضرت علی و فاطمه علیهما السلام را بنابر حکم قطعی پروردگار همراه خویش برد. «فمن حاجک فیه من بعد جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین» [۱۱]. و هر که با وجود این عمل سوی تو آمده که با تو مجادله کند بگو بیاید پسران و زنان و نفوس خویش بخوانیم و تضرع کنیم آنگاه لعنت خدا را به دروغگویان کنیم. از امام کاظم علیه السلام روایت شده که هیچکس ادعا نکرده که پیغمبر در مباحله با نصاری غیر از علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگری (انتخاب کرده) باشد. پس تأویل ابناؤنا حسن و حسین و تأویل نساؤنا فاطمه و تأویل أنفسنا علی بن ابیطالب علیه السلام است [۱۲]. ابن عباس می گوید: امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت آنها آمد و همچنین عده ای از بزرگان عرب. آنها گفتند یا ابوالحسن برای شفای فرزندان نذر کن، حضرت علی علیه السلام به اتفاق فاطمه علیهما السلام و فضه نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. برای صرف افطار چیزی در خانه نداشتند به همین علت حضرت علی علیه السلام سه صاع جو از یک یهودی قرض گرفت و آنها را در اختیار [صفحه ۱۱] فاطمه علیهما السلام گذارد. حضرت زهرا علیهما السلام از آنها نان پخت. حضرت علی علیه السلام همینکه نماز مغرب را خواند و آماده برای صرف افطار گردید، شخص مسکینی بر آنها وارد شد و از آنها خواست و سؤال کرد که سیرش کنند، نان را در اختیار او گذاشتند در نتیجه چیزی نخوردند و با آب افطار کردند. روز دوم مقداری جو گرفتند و آرد کردند و نان پختند و در اختیار حضرت علی علیه السلام قرار دادند که ناگهان یتیمی به درب خانه آمد و طلب طعام کرد. آنها نان را به او دادند و با آب افطار کردند. روز سوم نیز مثل روزهای قبل نان را پختند، شخص اسیری به درب خانه آمد نان را به او دادند و با آب افطار کردند. روز چهارم که نذر را انجام داده بودند حضرت علی علیه السلام به اتفاق امام حسن و امام حسین به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد. وقتی ضعف را در چهره ی فرزندان خود دید گریه کرد و جبرئیل سوره هل اتی را نازل کرد [۱۳]. امام حسن علیه السلام طفل بود که آیه ی تطهیر در شأن او و جد و پدر و مادر و برادرش نازل شد. جابر بن عبدالله انصاری از قول حضرت زهرا علیهما السلام نقل می کند که فرزندم حسن بر من وارد شد و بر من سلام کرد و گفت ای مادر سلام و درود بر تو و من جواب او را دادم گفتم سلام بر تو ای روشنی دیده و میوه ی دل من آنگاه امام حسن علیه السلام گفت ای مادر بوی خوشی نزد تو استشمام می کنم، گویی بوی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زیر کساء است. پس حضرت حسن علیه السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیر کساء قرار گرفت و بر آن حضرت سلام و درود فرستاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر تو باد سلام ای فرزندم و ای صاحب حوض من و بدین ترتیب سایر پنج تن علیهما السلام در زیر کساء قرار گرفتند. جبرئیل فرود آمد و در جمع آنها حاضر شد و سلام و درود حضرت حق عزوجل را به پیامبر رساند و گفت خداوند وحی فرستاد برای [صفحه ۱۲] شما و فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۱۴]. به تحقیق خداوند اراده فرمود که برطرف نماید از شما اهل بیت پلیدی را و پاک گرداند شما را پاک گردانی کامل [۱۵].

سیره عملی امام علیه السلام

اما صادق علیه السلام فرمود: که امام حسن علیه السلام عابدترین مردمان زمان خویش بود و هم با فضیلت ترین بود و هر گاه به سفر حج می رفت با پای پیاده و گاهی با پای برهنه راه می پیمود و چون به یاد مرگ و قبر و زنده شدن مردگان و گذشتن از صراط می افتاد اشک می ریخت و چون به یاد عرض اعمال به حق تعالی می افتاد فریاد می کشید و مدهوش می گشت. «و کان اذا قام فی صلاته تر تعد فرائضه بین یدی ربه عزوجل». و همینکه به نماز می ایستاد بندهای بدنش می لرزید به جهت آنکه خود را در مقابل پروردگار خویش می دید [۱۶]. امام رضا علیه السلام فرمود: که امام حسن علیه السلام در موقع مرگ گریه می کرد. عرض کردند شما چرا گریه می کنید در حالیکه جایگاه بلندی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارید و بیست مرتبه پیاده به سفر حج رفته‌اید و تمامی اموال حتی کفشهایتان را سه مرتبه در راه خدا تقسیم کرده‌اید؟ فرمود: «انما أبکی لخصلتین: لهول المطع و فراق الأحبه» فرمود به دو چیز اشک می ریزم یکی هول مطلع (یعنی ایستادن در روز قیامت و گرفتاریهای گوناگون پس از مرگ) [صفحه ۱۳] و دیگر فراق و جدایی از دوستان. [۱۷]. امام حسن علیه السلام در یکی از سفرها که از مکه به مدینه بازمی گشت در بین راه پاهای مبارکش ورم نمود. همراهان عرض کردند یابن رسول الله اگر سوار شوید این ورم برطرف می شود و آسوده می گردید. فرمود: هرگز این کار را نخواهم کرد و لی به این منزل که برسیم با مرد سیاه چهره‌ای برخورد می کنیم. او روغنی دارد که ورم پایم را برطرف می نماید. در همان نقطه که حضرت فرموده بود با مرد سیاه چهره‌ای مقابل شدند. یکی از همراهان نزد او رفت و به فرمان امام مقداری از آن روغن خریداری کرد پرسید برای که می خواهی. جواب داد برای حسن بن علی علیه السلام. فوراً خود را به حضرت رسانید و عرض کرد که من دوست و غلام شما هستم پول روغن را هرگز نخواهم گرفت، ولی هنگامی که از خانه خارج شدم زخم در حال زایمان بود دعا بفرمایید خداوند به من فرزندی کامل عنایت فرماید که شما خانواده را دوست بدارد. امام حسن فرمود: به خانه برگرد که چنین خواهد شد. [۱۸]. روزی عربی بدشکل و بسیار زشت میهمان حضرت شد و بر سر سفره نشست. از روی حرص و اشتهای فراوان مشغول غذا خوردن شد از آنجا که خوی امام و این خانواده، کرم و لطف است آن جناب از غذا خوردن او خوشحال گشت و تبسم فرمود: در بین صرف غذا پرسید ای عرب زن گرفته‌ای یا مجردی؟ عرض کرد زن دارم. فرمود چند فرزند داری؟ گفت هشت دختر دارم که من از همه آنها زیباترم، اما آنها از من پر خورترند حضرت تبسم نمود او را ده هزار درهم بخشید گفت: این هم سهم تو و زوجه تو و هشت دخترت [۱۹]. [صفحه ۱۴] امام مجتبی علیه السلام از راهی سواره می گذشت، مردی از اهل شام با آن حضرت مصادف شد و بدون مقدمه شروع به ناسزا گفتن نسبت به آن بزرگوار نمود، ولی امام علیه السلام هیچ عکس العملی نشان نداد تا اینکه آن مرد هر چه خواست گفت. آنگاه امام پیش رفته و با تبسم به او فرمود: اگر اجازه دهی ترا راضی می کنم، چنانچه چیزی بخواهی به تو خواهم داد، اگر راه را گم کرده‌ای من نشانت دهم، اگر احتیاج به باربر داری من اسباب و بار ترا به وسیله‌ای به منزل می رسانم، اگر گرسنه‌ای ترا سیر کنم، اگر احتیاج به لباس داری ترا می پوشانم، اگر فقیری بی نیازت کنم، اگر احتیاج به لباس داری ترا می پوشانم، اگر فقیری بی نیازت کنم، اگر فراری هستی ترا پناه می دهم، هر آینه حاجتی داشته باشی بر می آورم چنانچه اسباب و همسفران خود را به خانه ما بیاوری برایت بهتر است زیرا ما اسباب پذیرایی کافی در اختیار می گذاریم. مرد شامی از شنیدن این سخنان گریه‌اش گرفت و گفت: «أشهد انک خلیفه الله فی أرضه» گواهی می دهم که تو خلیفه خدا روی زمینی تو و پدرت ناپسندترین مردم در نزد من بودید، اینک محبوبترین خلق در نظر من شدید، آنچه به همراه خویش در مسافرت آورده بود به خانه آن حضرت منتقل کرد، میهمان ایشان شد تا موقعی که از آن خارج گردید و اعتقاد به ولایت حضرت پیدا کرد [۲۰]. مردی خدمت امام حسن علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد ای فرزند امیرالمؤمنین ترا قسم می دهم به حق آن خداوندی که نعمت بسیار به شما کرامت فرموده به فریاد من برس و مرا از دشمن نجات بده، دشمنی که حرمت

پیران را نگه ندارد و به کودکان و نوجوانان رحم نکند. امام علیه‌السلام در آن حال تکیه فرموده بود از جا برخاست و نشست فرمود: بگو دشمن تو [صفحه ۱۵] کیست تا از او دادخواهی کنم؟ گفت دشمن من فقر و پریشانی است. امام چند لحظه سر بر زیر افکند، سپس سر برداشت و خادم خویش را طلب نمود و فرمود آنچه مال و ثروت نزد تو موجود است حاضر کن. او پنج هزار درهم حاضر ساخت. فرمود: اینها را به این مرد بده و بعد او را قسم داد که هرگاه این دشمن بر تو رو آورد شکایتش را نزد من بیاور تا دفع شرش بنمایم. امام مجتبی علیه‌السلام در محلی به نام ابواء تنها مشغول نماز بود که زنی زیاروی وارد شد. هنگامی که امام علیه‌السلام نماز را به پایان رسانید فرمود: آیا حاجتی داری؟ عرض کرد آری فرمود: حاجت چیست؟ عرض کرد برخیز و از من کام بگیر!! «قال علیه‌السلام الیک عنی لا تحرقنی بالنار و نفسک» فرمود: زود از من دور شو من و خودت را گرفتار آتش جهنم نکن. او که خواست اصرار ورزد امام علیه‌السلام مشغول گریه شد و فرمود وای بر تو از من دور شو آن قدر جانکاه می‌گریست که زن نیز به گریه افتاد. در این بین ناگاه امام حسین علیه‌السلام وارد شد. دید آن دو اشک می‌ریزند. او نیز از گریه برادر به گریه افتاد عده‌ای از اصحاب وارد شدند آنها نیز از گریه حسنین به گریه افتادند. صدای ناله و اشک بلند بود که زن فرصت را مناسب دید و از کنار جمعیت بیرون رفت و بعد کم کم مردم متفرق شدند ولی امام حسین علیه‌السلام تا موقعی که شخص امام حسن علیه‌السلام شرح ندادند از برادر پرسش نفرمود. تا اینکه دو بزرگوار یک شب در محلی آرمیده بودند ناگاه امام حسن علیه‌السلام از خواب بیدار شد و شروع به گریه کرد امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: چه خوابی دیدی؟ فرمود: تا زنده‌ام برای کسی نقل نکن سپس ادامه داد که در عالم رؤیا یوسف علیه‌السلام را دیدم، در خواب نیز گریستم. [صفحه ۱۶] حضرت یوسف در میان جمعیت مردم رو به من کرد و گفت: ای برادر که پدر و مادرم فدایت باد چرا گریه می‌کنی. گفتم: یاد داستان تو و همسر عزیز مصر «زلیخا» و گرفتاری هایت، زندان رفتن و غم فراق پدرت یعقوب افتادم و تعجب کردم که اینهمه مشکلات را تحمل کردی به این علت اشک ریختم. یوسف گفت: ای حسن بن علی آیا از داستان خود با زن بدوی در محل ابواء تعجب نمی‌کنی. [۲۱]. امام مجتبی علیه‌السلام هر گاه وضو می‌گرفت بندهای بدنش می‌لرزید و رنگ مبارکش زرد می‌گشت سبب این حال را از آن حضرت پرسیدند فرمود: «حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش أن یصفر لونه و ترتعد مفاصله». سزاوار است بر کسی که می‌خواهد نزد رب العرش به بندگی بایستد رنگش زرد گردد و بدنش بلرزد. همین که به مسجد می‌رفت که به درب مسجد می‌رسید سر را به سوی آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت: «الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتیک المسیئ فیجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم» ای خدای من این میهمان توست که به درگاه تو ایستاده، ای خداوند نیکوکار، به نزد تو آمده بنده‌ی تبهکار، پس در گذر از کارهای زشت و ناستوده من به نیکی‌های خودت ای کریم. [۲۲]. یک روز کنیزی از کنیزان امام علیه‌السلام دسته گلی خوشبوی به آن حضرت تقدیم کرد امام علیه‌السلام در مقابل او را آزاد فرمود و چون پرسیدند چرا چنین [صفحه ۱۷] کردی؟ فرمود: «ادبنا الله تعالی: فقال و اذا حیتم بتحیة فحیوا بأحسن منها» [۲۳]. خداوند ما را چنین تربیت کرده و این آیه را تلاوت فرمود که چون به شما هدیه‌ای دادند، نیکوتر پاسخ گوید و فرمود بهتر از آن دسته گل آزادی او بود. [۲۴]. مروان حاکم مردی شرور و ستمگر بود و هیچگاه از آزار امام حسن علیه‌السلام دست برنداشت. در هنگام رحلت امام علیه‌السلام در تشییع شرکت کرد. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: تو به هنگام حیات برادرم هر چه از دستت برآمد کردی. و اما اینک در تشییع او حاضر شده‌ای و می‌گریی؟! پاسخ داد: هر چه کردم، با کسی کردم که برد باریش از این کوه (اشاره به کوهی در مدینه کرد) بیشتر بود. مردی گفت: امام حسن علیه‌السلام را دیدم که غذا میل می‌فرمود و سگی در پیش روی او بود، هر وقت لقمه‌ای برای خود برمی‌داشت مثل آن را نیز برای آن سگ می‌انداخت. من عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا اجازه می‌دهی که این سگ را از اینجا دور کنم فرمود: «دعه انی لأستحیی من الله عزوجل أن یکون ذو روح ینظر فی وجهی و أنا آکل ثم لا اطعمه». بگذار باشد چه من از خداوند عزوجل حیا می‌کنم که صاحب روحی روبروی من حاضر باشد و به من نگاه کند و من چیزی بخورم و به او نخورانم. [۲۵]. یکی از غلامان آن

حضرت جنایتی مرتکب شد که [صفحه ۱۸] مستوجب مجازات بود، امام علیه السلام تصمیم گرفت که او را ادب کند. غلام گفت: «و العافین عن الناس» فرمود: ترا عفو کردم و از تقصیر تو گذشتم غلام گفت: «والله يحب المحسنین» فرمود: «انت حر لوجه الله و لك ضعف ما كنت أعطیک» ترا آزاد کردم و از برای تو مقرر نمودم دو برابر آنچه را که به تو عطا می کردم [۲۶]. گاهی بر در خانه زیر اندازی برای آن حضرت می انداختند و امام علیه السلام بر روی آن می نشست، هر کس از آنجا عبور می کرد. به جهت جلالت و عظمت آن بزرگوار می ایستاد و عبور نمی کرد. تا اینکه راه کوچی از رفت و آمد مسدود می شد. حضرت بناچار به خانه برمی گشت و مردم پراکنده می شدند و همچنین در راه حج و سفر به مکه هر کس چشمش به جمال نورانی امام حسن علیه السلام می افتاد از مرکب پیاده می شد تا چهره زیبا و با جذبه امام مجتبی علیه السلام را زیارت کند. [۲۷]. یک وقت امام حسن و امام حسین علیه السلام با پیرمردی روبرو شدند که وضو را ناقص و باطل انجام می داد، آن دو بزرگوار برای ارشاد و راهنمایی او با هم به نزاع پرداختند و هر کدام به دیگری گفتند که تو وضویت درست نیست. پیرمرد نزدیک آمد و گفت: آقا زاده‌ها با هم نزاع نکنید هر کدام یک وضو بگیرید تا من بین شما قضاوت کنم. وقتی امامان عظیم الشان وضو [صفحه ۱۹] گرفتند گفتند: أَيْنَا يُحْسِنُ؟ قَالَ: كَلَّا كَمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ وَلَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ كَدَامَ مَا دَرَسْتُ وَضُوءَ كَرَفْتِمُ؟ پیرمرد گفت: هر دو خوب وضو گرفتید و لکن این پیرمرد جاهل وضویش درست نبود و هم اکنون طریقه وضو گرفتن را از شما آموختم و به دست با برکت شما راهنمایی و ارشاد شدم. [۲۸].

کلمات امام علیه السلام

«عجبت لمن يتفكر في مأكوله كيف لا يتفكر في معقوله فيجنب بطنه ما يؤذيه و يودع صدره ما يرديه». تعجب می کنم از کسانی که در غذای جسم خود فکر می کنند ولی در امور معنوی و غذای جان خویش تعقل نمی نمایند؛ شکم را از طعام مضر حفظ می کنند ولی باک ندارند که افکار پلیدی در روان آنها وارد شد! «كان الحسن بن علي عليه السلام اذا قام الى الصلوة لبس اجود ثيابه، فقيل له يابن رسول الله تلبس اجود ثيابك فقال ان الله جميل يحب الجمال فاتجمل لربي و هو يوقل خذوا زينتكم عند كل مسجد». امام مجتبی علیه السلام بهترین لباسهای خود را در موقع نماز در برمی کرد، کسانی از آن حضرت سبب این کار را پرسش کردند، در جواب فرمود: خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد به این جهت خود را در پیشگاه الهی زینت می کنم، خداوند امر فرموده با زینت‌های خود در [صفحه ۲۰] مساجد حاضر شوید. «يابن آدم انك لم تزل في هدم عمرك منذ سقطت من بطن امك فخذ مما في يدك لما بين يديك فان المؤمن يتزود و ان الكافر يتمتع». امام علیه السلام فرمود: ای فرزند آدم تو از روزی که شکم مادر را ترک گفتی و قدم به زمین گذاری پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویش هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره بردار که افراد باایمان از دنیا زاد و توشه برای فردای خود تهیه می کنند و افراد بی‌ایمان تنها از آن لذت و کامروایی می خواهند. «انه دعا بنيه و بنى اخيه فقال: انكم صغار قوم و يوشك ان تكونوا كبار قوم آخرين فتعلموا العلم فمن لم يستطع منكم ان يحفظه فليكتبه و ليضعه في بيته» روزی حضرت مجتبی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرد و به آنان فرمود: همه‌ی شما کودکان اجتماع امروز هستید و امید می رود که بزرگان فردا باشید، دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید و هر کدام که حافظه‌ی قوی ندارید و نمی‌توانید در مجلس درس، مطالب استاد را ضبط کنید آنها را بنویسید و نوشته‌ها را در منزل نگاهداری نمایید تا در موقع لزوم به آن مراجعه کنید. «قال رجل للحسن عليه السلام ان لي ابنة فمن تری أن ازوجها له قال زوجها ممن يتقى الله عزوجل فان احبها اكرمها و ان ابغضها لم يظلمها» [۲۹]. [صفحه ۲۱] مردی به حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد دختری دارم، به نظر شما با که وصلت کنم. فرمود: با کسی که متقی و باایمان باشد. چه اگر او را دوست بدارد مورد احترامش قرار می دهد و اگر دشمنش بدارد به وی ستم نمی‌کند. «الخير الذي لا شرفيه: الشكر مع النعمة و الصبر

علی النازله» [۳۰]. خیری که همراهش شر و بدی نیست عبارت است از شکر و سپاس برای نعمت و صبر در برابر بلا یا مصائب. «من أدام الاختلاف إلى المسجد أصاب إحدی ثمان آیه مُحکَمَةٌ وَأَخًا مُسْتَفَادًا وَعِلْمًا مُسْتَطَرَفًا وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً وَكَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى أَوْ تَرُدُّهُ عَنِ رَدِّي وَتَرْكُ الذُّنُوبِ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً» [۳۱]. کسی که به طور مرتب در رفت و آمد و به مسجد باشد به یکی از هشت نیکی می رسد. اعتقادات محکم، برادری مفید، دانشی همه جانبه، رحمت الهی، گفتاری که او را به هدایت می رساند یا او را از کار زشتی باز می دارد. و ترک گناه از روی شرم و حیا، یا از خوف و خشیت خداوند تبارک و تعالی. ان أبصر الأبصار مانفذ فی الخیر مذهبه. و أسمع الأسماع ما وعی التذکیر و انتفع به. أسلم القلوب ما طهر من الشبهات» [۳۲]. به تحقیق بیناترین دیده‌ها آن است که خیرین باشد. و شنواترین گوشها آن است که پذیرای ماعظ و تذکرات الهی باشد و از آن سود ببرد و قلب سلیم قلبی است که از شبهات پاکیزه باشد. [صفحه ۲۲] «إذا لقی أحدکم أخاه فلیقبل موضع النور من جبهته» [۳۳]. هر گاه با برادر دینی خود ملاقات کردی محل نور را در پیشانی‌اش بوسه بزن. «ما تشاور و قوم الا هدوا الی رشدهم» [۳۴]. ثمره و نتیجه مشاوره هدایت به کمال و رشد است. جناده بن ابی امیه گفت: در آخرین لحظات عمر امام حسن علیه‌السلام در محضر آن حضرت بودم که عرض کردم: «عظنی یا ابن رسول الله، قال: نعم استعد لسفرک، و حصل زادک قبل حلول أجلک، و اعلم أنك تطلب الدنيا و الموت و یطلبک و لا- تحمل هم یومک الذی لم یأت علی یومک الذی أنت فیہ و اعلم أنك لا یکسب من المال شیئا فوق قوتک الا کنت فیہ خازنا لغيرک». ای پسر پیامبر مرا موعظه کن، فرمود: بله (ای جناده) خود را آماده سفر آخرت کن و قبل از رسیدن مرگ، زاد و توشه خود را آماده ساز، و بدان که تو دنیا را طلب می کنی و مرگ ترا و هیچگاه هم و تلاش خود را مصروف روزی که هنوز نرسیده نکن و بدان اگر بیش از وقت خود مال اندوزی کنی خزینه‌دار دیگری شده‌ای. «و اعلم أن فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب، و فی الشبهات عتاب، فأنزل الدنيا بمنزله المیتة، خذ منها ما یکفیک فان کان ذلک حلالا کنت قد زهدت فیها و ان کان حراما لم یکن فیہ وزر» [۳۵]. و آگاه باش که در حلال مال دنیا حساب و در حرام آن [صفحه ۲۳] عقاب است و در شبهات آن عتاب و سرزنش؛ دنیا را همانند مُرداری فرض کن و به اندازه کفایت از آن بهره بگیر که اگر حلال باشد زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد، گرفتاری برایت نداشته باشد. «الحلم کظم الغیظ و ملک النفس» [۳۶]. بردباری عبارت است از فروبردن خشم و تملک نفس. «أوصیکم بتقوی الله و إدامة التَّفکرِ فَإِنَّ التَّفکرَ أَبُو کُلِّ خَیْرٍ وَأُمُّهُ» [۳۷]. شما را سفارش به تقوی و ترس از خدا می کنم و نیز سفارش به ادامه‌ی تفکر در امور، زیرا که فکر کردن پدر و مادر همه‌ی خوبیهاست. از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد که: فما المجد؟ قال ان تعطی فی الغرم و أن تعفو عن الجرم» [۳۸]. عظمت و بزرگی در چیست؟ فرمود: در هنگام خشم عطا کند و از جرم و خطا درگذرد. عن الحسن بن علی علیه‌السلام قال سمعت جدی رسول الله یقول خلقت من نور الله عزوجل و خلق اهل بیتی من نوری. [۳۹]. امام مجتبی علیه‌السلام فرمود از جدم رسول الله صلی و الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من از نور خدا خلق شدم و اهل بیت من از من خلق شدند. العادات قاهرات فمن اعتاد شیئا سره و خلواته فضحه فی علانیته و عند الملاء» [۴۰]. [صفحه ۲۴] عادات نابود کننده هستند، اگر هستند، اگر کسی در پنهانی و خلوت به کار زشتی معتاد شود بالاخره در آشکار و در برابر چشم مردم رسوایش خواهد کرد. «أحبوا الله فان أطعنا الله فأحبونا و ان عصیناه فأبغضونا. قاله لرجل ممن یغلو فیهم، فقال الرجل: انکم قرابه رسول الله صلی و الله علیه و آله و اهل بینه. فقال: و یحکم لو کان الله نافعاً بقرابه منه بغير عمل نفع بذلک من هو أقرب الیه منا العذاب ضعفین، و أرجو أن یؤتی المحسن منا أجره مرتین» [۴۱]. خداوند تبارک و تعالی را دوست بدارید هر گاه خدا را اطاعت کردید ما را دوست بدارید و اگر معصیت خدا کردید ما را دشمن بدارید (و سراغ ما نیاید). مردی که جزء غالیان بود به محضر امام علیه‌السلام عرض کرد شما که وضعتان خوب است. شما فامیل و اقربای رسول صلی الله علیه و آله هستید! امام فرمود: وای بر شما اگر بنا بود بدون عمل و زحمت کسی سودی ببرد هر کس از جهت پدر و مادر قرابت نزدیکتری داشت سود می برد در حالیکه قسم به خدا من نگران آن هستم که گنهکاران ما را خداوند دو عذاب کند و نیکوکاران از ما را دو ثواب و مزد عنایت فرماید.

سخنی پیرامون صلح امام حسن علیه السلام

پس از رحلت رسول خدا صلی و الله علیه و آله دقیقا در همان روزهایی که منافقین حادثه شرم آورد سقیفه را بوجود آوردند عده‌ای فرصت طلب به رهبری ابوسفیان تصمیم گرفتند که از آب گل آلود ماهی بگیرند. به همین [صفحه ۲۵] مناسبت ابوسفیان چند نفر را تحریک کرد به سراغ ابن عباس رفت و گفت چه نشسته‌ای که خلافت و حکومت از بنی‌هاشم بیرون رفت، برخیز تا به خانه علی علیه‌السلام رفته و با او بیعت کنیم، چون تو عموی پیغمبر هستی و سخن مرا هم قریش می شنوند و هر که با ما مخالفت کرد او را می کشیم. با این کیفیت به محضر امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند تا با او بیعت کنند ولی امیرالمؤمنین چون می دانست منظور ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد میان مسلمانان و بهره‌برداری برای خود است فرمود: «ایها الناس شقوا أمواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المناخره، و ضعفوا تیجان المفاخره، افلح من نهض بجناح او استسلم فأراح، هذا ماء آجن، و لقمه یغص بها آکلها» [۴۲]. ای مردم موجهای فتنه‌ها را با کشتیهای نجات و رستگاری شکافته از آنها عبور کنید، و از راه مخالفت منحرف گردید قدم بیرون نهدید و تاج های افتخار و بزرگی را از سر به زمین بگذارید کسی پیروز و رستگار است که با پر و بال (یار و یاور) قیام کند و راحت و آسوده است آنکه تسلیم شده در گوشه‌ای منزوی گردد (پس اکنون که ما را یآوری نیست اگر حق خود را مطالبه نماییم) این مانند آب متعفن بدبو است و لقمه‌ای است که در گلوئی خورنده‌ی آن گرفته می شود. آری وقتی «ارتد الناس بعد النبی الا سبعة و یا الا- ثلاث» بعد از رحلت پیامبر صلی و الله علیه و آله و سلم جز عده‌ی بسیار قلیلی یعنی کمتر از انگشتان دست وفادار به سفارشات رسول الله و بیعتشان در روز غدیر خم با امیرالمؤمنین باقی ماندند چگونه حضرت امیر علیه‌السلام با دست خالی قیام کند، بیست و پنج سال سکوت و انزوای آن حضرت گواه بر این است که نهضت بال و پر می خواهد. [صفحه ۲۶] پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام همان مردم به سراغ امام حسن علیه‌السلام آمدند؛ مردمی که در امتحانهای پی در پی رد شدند و نشان دادند که اهل دنیا و هم پیاله معاویه هستند. صلح امام حسن علیه‌السلام درست از همان منطق پدر والا مقاش سرچشمه می گیرد که «أفلح من نهض بجناح او استسلم فأراح» از آن گذشته اصلا صلح برای حفظ اسلام و مسلمین یک امر تثبیت شده در روش رسول خدا صلی و الله علیه و آله بوده است. رسول الله صلی و الله علیه و آله در حدیبیه که منزلی بین مکه و مدینه است با کفار قریش صلح کردند و در ضمن معاهده مقرر شد پیغمبر با اصحاب خود به طرف مدینه مراجعت کنند و از اعمال حج و عمره خودداری نمایند. و اگر چنانچه از طرف کفار قریش هم کسی به مدینه رفت و مسلمان شد او را هم به مکه برگرداند، و نیز پیغمبر حق دارد در سال آینده مدت سه روز بدون اسلحه در مکه اقامت نماید، و همچنین کفار راضی نشدند در اول عهدنامه محمد رسول الله بنویسند و پیغمبر هم دستور داد آن را پاک کنند و محمد بن عبدالله بنویسند. آیا صلح پیامبر با کفار جز با انگیزه‌ی سلامت اسلام و مسلمین بود. صلح امام حسن علیه‌السلام هم با معاویه همین حکم را دارد، حسن بن علی چون یار و یآوری نداشت برای حفظ اسلام و جان اهل بیت و دوستان پدر تن به آن داد. اهل تاریخ می نویسند که چهل هزار نفر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کرده بودند تا جان دارند با معاویه و اهل شام بجنگند. هنگامی که امیرالمؤمنین در تهیه مقدمات حرکت بود ناگهان به شهادت رسید، پس از شهادت آن حضرت مردم با امام حسن علیه‌السلام بیعت کردند، در این هنگام به امام حسن علیه‌السلام اطلاع دادند که معاویه با گروهی از اهل شام به طرف عراق حرکت کرده است. [صفحه ۲۷] حسن بن علی علیه‌السلام با لشکریانی که خود را برای حرکت به شام آماده کرده بودند از کوفه بیرون شد و خود را برای مقابله با معاویه آماده کرد، حضرت مجتبی علیه‌السلام ابتدا قیس بن سعد را با دوازده هزار تن به عنوان مقدمه‌ی لشکر شام فرستاد و خودش هم در مدائن فرود آمد. هنگامی که امام حسن علیه‌السلام در مدائن بودند یکی از میان لشکر فریاد زد قیس بن سعد کشته شد اکنون از هم پراکنده شوید؟! در این هنگام مردم متفرق شدند و گروهی هم به طرف خیمه‌ی امام حسن علیه‌السلام حمله آوردند و هر چه بود غارت کردند، حتی فرش امام حسن علیه‌السلام را هم بردند، و یکی

از غارت کنندگان خنجری بران آن حضرت و در محلی در مدائن منزل کرد. مردم در همان روزهای نخستین بعد از شهادت پدر والامقام امام حسن علیه السلام گروه گروه به محضرش شرفیاب شدند و با آن حضرت بیعت کردند ولی معاویه فوراً جاسوسانی به بصره و کوفه فرستاد تا هر چه می گذرد گزارش کنند و در حکومت امام علیه السلام از داخل دست به خرابکاری بزنند. امام علیه السلام فرمان داد آنان را گرفتند و کشتند و حضرت نامه‌ای برای معاویه فرستاد که جاسوسان می فرستی مثل آنکه با ما سر جنگ داری جنگ نزدیک است، منتظر باش انشاء الله و [۴۳]. در یکی از نامه‌هایش به معاویه نوشت: تعجب می کنم که قریش بعد از رحلت رسول الله صلی و الله علیه و آله در جانشینی او به ستیزه برخاستند و خود را بر دیگران از عرب فقط به خاطر آنکه از قبیله پیامبرند برتر دانستند ولی قریش در میان خود به برتری ما تن نداد و حال آنکه ما از آنان به پیامبر نزدیکتر و خواستار حق خویش [صفحه ۲۸] بودیم و حق ما را گرفتند و ما را کنار زدند. ما از جنگ پرهیز کردیم تا دشمنان و دو رویان از این راه به تخریب اسلام بر نخیزند. امروز هم از تو در تعجبم که داوطلب چیزی هستی که لایق آن نیست؛ نه در دین برتری داری و نه اثر خوبی از خویش به جای گذارده‌ای، تو فرزند همان گروهی که با پیامبر جنگیدند و هم فرزند دشمنترین مردم قریش نسبت به پیامبر. ولی بدان که جزای رفتارت با خداوند است و بالاخره خواهی دید که سرانجام پیروزی از آن چه کسی است. قسم به خدا، چیزی نخواهد گذشت که عمرت پایان می یابد و به دیدار خدا خواهی رفت و سزای اعمالت را خواهی دید. علی علیه السلام رفت، مسلمانان با من بیعت کردند، از خدا خواستارم که در دنیا چیزی مرا ندهد که از آن کمبودی در امر دیگرم (جهان آخرت) بوجود آید. آنچه مرا بر آن داشت تا این نامه را به تو بنویسم این است که بین خود و خداوند عذری داشته باشم. اگر تو نیز مثل سایر مسلمین این امر را بپذیری به مصلحت اسلام است و تو خود نیز بهره‌ای بیشتر خواهی داشت. باطل را دنبال مکن، تو نیز چون دیگران با من بیعت کن! معاویه در پاسخ حضرت نوشت: حال من و تو همانند حال گذشتگان شما خاندان با ابوبکر است، یعنی همان گونه که ابوبکر به بهانه‌ی تجربه بیشتر مقام خلافت را از علی علیه السلام گرفت من نیز خود را از تو سزاوارتر می بینم. معاویه، نه تنها با بیعت با امام حسن علیه السلام مخالفت کرد بلکه درصدد از میان برداشتن اما برآمد، بعضی را پنهانی می فرستاد تا آن حضرت را به شهادت رسانند. از این رو امام علیه السلام در زیر پیراهن، زره می پوشید و بی زره به نماز نمی رفت به همین جهت یک روز که یکی از این مأموران مخفی [صفحه ۲۹] معاویه به سوی امام تیر افکند به آن بزرگوار صدمه‌ای وارد نشد [۴۴]. معاویه به بهانه‌ی از بین بردن اختلاف و اغتشاش عده‌ای از سربازان خود را بسیج کرد تا برای جنگ با امام به عراق روند. امام علیه السلام نیز به حُجْر بن عَدی کندی دستور داد تا فرمانداران و نیز مردم را برای جنگ آماده سازد. منادی در کوچه‌های کوفه، فریاد می زد «الصلوة» مردم هم در مسجد جمع شدند. امام علیه السلام به منبر رفت و فرمود: معاویه به جنگ شما آمده، شما نیز به اردوگاه نخیله بروید! ... همه ساکت ماندند. عدی، فرزند حاتم طائی از جا برخاست و گفت که ای مردم: من پسر حاتم طائی هستم سبحان الله این سکوت مرگبار چیست که شما را فرا گرفته است؟ چرا به امام و پسر پیغمبر جواب نمی دهید، از غضب خدا بترسید آیا شما از ننگ باک ندارید. آنگاه رو به امام کرد و گفت: گفتار شما را شنیدیم و با جان و دل به فرمانیم. جمعی آمده شدند، امام علیه السلام از آن جمع سپاهیان را به فرماندهی حکم به شهر انبار فرستاد، ولی به محض رسیدن به جبهه حکم با معاویه ساخت و به همین ترتیب فرمانده بعدی عبیدالله بن عباس را با ۱۲ هزار نفر به جبهه فرستاد. معاویه با وعده یک میلیون درهم او را فریفت و او هم شبانه با گروهی از دوستان خود به سوی معاویه گریخت. صبح فردا سپاه بی سرپرست ماند. [۴۵]. آری یاران امام علیه السلام از هر سو پراکنده شدند و دیگر به هیچ وجه ادامه‌ی جنگ به سود شیعیان و حتی اسلام نبود. چرا که معاویه اگر به وسیله‌ی [صفحه ۳۰] جنگ، رسماً پیروز می شد، هم اساس اسلام را از هم می پاشید و هم دودمان همه شیعیان و مسلمانان راستین را از زمین بر می چید. پس ناگزیر، امام با شرایطی بسیار سخت تن به صلح داد. شرایط صلحنامه: ۱ - معاویه باید به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی و الله علیه و آله عمل کند. ۲ - معاویه نباید بعد از خودش کسی را به عنوان خلیفه معرفی کند و باید اختیار تعیین خلیفه به مسلمین واگذار شود. ۳ - مردم در هر

جا هستند آزاد باشند و کسی از کارگزاران معاویه به جان و مال و ناموس آنان تجاوز نکند. ۴ - اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام و شیعیان او مورد اذیت و آزار قرار نگیرند و جان و مال و زنان و فرزندان آنها از تجاوز مصون باشند. ۵ - معاویه حق ندارد نسبت به حسن و حسین و سایر فرزندان علی و خویشاوندان او نظر سوئی ابراز کند و باید آشکارا و در نهان از تحریکات بر ضد آنها خودداری نماید. ۶ - معاویه باید این پیمانها را محترم بشمارد و آنها را مورد عمل قرار دهد و عهد و میثاق با پروردگار را فراموش نکند و خداوند را حاضر و ناظر بداند. ۷ - بیت المال کوفه و خراج «دارابگرد» در منطقه‌ی فارس در اختیار حسن بن علی باشد و او مختار است بین یتیمان جنگ جمل و صفین تقسیم کند. ۸ - امام علیه السلام معاویه را امیرالمؤمنین نمی خواند. ۹ - معاویه نباید علی بن ابیطالب علیه السلام را سب و ناسزا گوید. معاویه همه شرایط را پذیرفت جز شرط آخر را و حاضر نشد دست از سب و شتم علی علیه السلام بردارد فقط راضی شد که هرگاه امام حسن علیه السلام در [صفحه ۳۱] مجلس حاضر است از سب و ناسزاگویی نسبت به علی علیه السلام خودداری کند. [۴۶]. همینکه امام مجتبی علیه السلام صلح را پذیرفت عده‌ای به عنوان اعتراض و سرزنش حضرت به حضورش رسیدند. امام علیه السلام فرمود: نمی دانید که من برای شما چه عملی انجام داده‌ام قسم به خدا که آنچه من کرده‌ام از برای شیعیان بهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع می کند. «ألا تعلمون انی امامکم و مفترض الطاعة علیکم و احد سیدی شباب أهل الجنة بنص من رسول الله علی». آیا نمی دانید که من واجب الطاعة شمایم و یکی از بهترین جوانان بهشتم به نص حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم. گفتند: بلی پس فرمود: آیا نمی دانید که آنچه خضر کرد موجب غضب حضرت موسی شد، چون وجه حکمت بر او مخفی بود و آنچه خضر کرده بود نزد حق تعالی عین حکمت و صواب بود، آیا نمی دانید که هیچیک از ما نیست مگر آنکه در گردن او بیعتی از خلیفه ستمکاری که در زمان اوست واقع می شود مگر قائم ما علیه السلام که حضرت عیسی علیه السلام در پشت سر او نماز خواهد خواند. [۴۷]. چند روز پس از قرارداد صلح امام علیه السلام به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم، معاویه خیال می کند که من او را برای خلافت سزاوارتر می دانم و برای خود صلاحیتی در آن نمی بینم! معاویه خیال خامی کرده است. من در کتاب خدا و بر زبان پیامبر خدا، بیشتر از مردم بر آنان اختیار دارم. به خدا سوگند، که اگر مردم با من بیعت کنند و مرا اطاعت و یاری نمایند، آسمان قطره هایش را و زمین برکتش را بر آنان ارزانی می دارد، و تو ای معاویه در آن (خلافت) طمع نمی کنی!! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر گاه اختیار امتی را کسی بدست بگیرد که [صفحه ۳۲] عالمتر از او در میان آنان باشد، امور آنان رو به عقب خواهد رفت، تا همچون گوساله پرستان (بنی اسرائیل) شوند. بنی اسرائیل هارون را رها کردند و اطراف گوساله را گرفتند در حالیکه می دانستند هارون جانشین موسی است این امت هم علی را رها کردند در حالی که از پیامبر صلی و الله و آله و سلم شنیده بودند که به علی علیه السلام می فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر از جهت پیامبری، که پیامبری بعد از من نیست». پیامبر صلی و الله و آله و سلم هم از قومش به غار فرار کرد در حالیکه آنان را به سوی خدا می خواند، اگر یارانی بر علیه آنان می یافت از آنان فرار نمی کرد. من نیز اگر یارانی می یافتم با تو ای معاویه بیعت نمی کردم. خداوند برای هارون راه نجاتی قرار داد هنگامی که او را تضعیف کردند و نزدیک بود او را بکشند و یاری پیدا نکرد. پیامبر را نیز هنگامی که یاری نیافت راه نجات داد که به غار رفت. من و پدرم نیز وقتی امت ما را رها کنند و با غیر ما بیعت نمایند و یاری پیدا نکنیم راه نجاتی از جانب پروردگار خویش خواهیم داشت و اینها سنتها و مثال هایی است که ما امامان مردم، یکی از دیگری می آموزیم. ای مردم، اگر ما بین مشرق و مغرب عالم را بگردند جز من و برادرم کسی را فرزند پیامبر نخواهی یافت! [۴۸]. اما معاویه پس از این به شروط قرار داد صلح عمل نکرد، ابتدا کتاب خدا و سنت رسول الله صلی و الله و آله و سلم را ترک کرد و بعد یکی پس از دیگری پیمانها را شکست. فرزند شرابخوارش را برای خلافت معرفی کرد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را حتی در حضور امام حسن علیه السلام ناسزا گفت. مروان حکم را در مدینه حاکم ساخت و او را بر حسین علیه السلام مسلط [صفحه ۳۳] نمود و او هم هر چه دلش خواست به آن دو بزرگوار جسارت نمود و سپس امام مجتبی را مسموم

نمود و شهید کرد و حتی از پرداخت خراج دارابگرد فارس هم خودداری نمود و اهل بصره را وادار کرد تا از پرداخت خراج به امام علیه‌السلام خودداری کنند. یک روز معاویه برای خواندن خطبه وارد کوفه شد و بین صحبت‌هایش گفت: ای مردم کوفه من برای این با شما جنگ نکردم تا نماز بخوانید و یا روزه بگیرید و یا زکوة بدهید و یا اینکه حج بجا آورید زیرا من می دانم که شما این اعمال را بجا می آورید، علت جنگیدن من با شما برای این بود که بر شما ریاست و امارت داشته باشیم!! اکنون به این مقصود خود رسیده‌ام و شما هم از این جریان ناراحت شده‌اید، هر خونی که در این راه ریخته شد و هر مالی که غارت گردید و آسیب دیده از بین رفت و دیگر قابل جبران نیست اکنون من به هیچ یک از شروط این عهدنامه عمل نخواهم کرد و آن را زیر پای خود خواهم افکند. معاویه از این پس مشغول به سرکوب مخالفان شد. مغیره بن شعبه با اطلاع شد که شخصی به نام معین بن عبدالله و عده‌ای از دوستان او حاضر به بیعت با معاویه نیستند، مغیره همه آنها را دستگیر کرد و به معاویه نوشت با آنها چه کنم معاویه دستور داد اگر معین به خلافت ما اقرار کرد او را آزاد کن مغیره، معین را حاضر کرد و گفت: اینک شهادت بده و اقرار کن، معاویه امیرالمؤمنین است، معین گفت: «أشهد أن الله عزوجل حق و ان الساعة آتیه لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور» مغیره دستور داد فوراً معین بن عبدالله را گردن زدند. عبدالرحمن می گوید با پدرم نزد معاویه بودیم معاویه رو به پدرم کرد و گفت: برایم حدیث بخوان. پدرم گفت: از حضرت رسول صلی و الله و آله و سلم شنیدم که فرمود: دوران خلافتت سی سال بیشتر نخواهد بود، سپس زمان سلطنت [صفحه ۳۴] خواهد رسید، عبدالرحمان گفت: معاویه دستور داد ما را با لگد و مشت از مجلس بیرون کردند.

معاویه را بهتر بشناسیم

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نامه خود به زیاد بن ابیه نوشت: «ان معاویه کالشیطان الرجیم یأتی المرء من بین یدیه و من خلفه عن یمینه و عن شماله فاحذره ثم احذره ثم احذره والسلام» [۴۹]. معاویه همانند شیطان رانده شده است از چهار طرف انسان و سوسه می کند. آنگاه سه بار فرمود پس از او دوری کن والسلام. درباره معاویه گفته‌اند که چهار خصلت داشت که اگر یکی از آنها در شخصی باشد او را نابود می کند. ۱- با شمشیر به ملت اسلام حمله کرد و با حيله و نیرنگ خلافت را در دست گرفت ۲- جانشین خود را کسی قرار داد که همواره شرابخوار و مست بود، لباسهای حریر می پوشید و با ساز و رقص و آواز دمساز بود. ۳- تغییر و تبدیل حلال و حرام خدا می کرد و بدعت در دین می گذاشت. ۴- کشتن اولیاء و دوستان خداوند تبارک و تعالی و اهل بیت عصمت و طهارت مثل حُجَیرِ بنِ عَدِی و یاران‌ش. قبل از اینکه جنایات معاویه را تشریح کنیم، لازم است از بزرگترین و مهمترین جنایات و کفر او که عبارت بود از قیام و کشیدن شمشیر بر رخ امام راستین مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شروع کنیم: [صفحه ۳۵] معاویه با شخصی از در دشمنی و مخالفت وارد شد که رسول الله صلی و الله و آله و سلم درباره‌اش فرمود: «فان أحببت أن تلقی الله و هو عنک راض فارض علیا فان رضاه رضا الله و غضبه غضب الله.» [۵۰]. اگر دوست داری که فردای قیامت خداوند را ملاقات کنی در حالیکه از تو راضی باشد پس علی ابن ابیطالب (علیه‌السلام) را راضی کن که رضایت او رضایت خداست و غضب و خشم او غضب خدا می باشد. معاویه یاغی بود یعنی کسی که از سر ظلم و سرکشی در برابر امام عادل بایستد و اعلان جنگ کند. پس از قتل عثمان مردم با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بیعت کردند در میان بیعت کنندگان مهاجر و انصار که اهل مکه و مدینه بودند وجود داشتند. امام معاویه مانع مردم شام برای بیعت کردن شد و حتی نماینده و قاصد علی علیه‌السلام را در شام نگه داشت تا موقعی که جنگ جمل تمام شد. پس از جنگ جمل معاویه مردم شام را گول زد و گفت علی علیه‌السلام عثمان را کشته است و ما باید انتقام خون عثمان را از وی بگیریم و برای اینکه مردم را فریب دهد چند نفر شاهد هم حاضر کرد. پیراهن خونین عثمان را هم به مردم نشان داد. علی علیه‌السلام با لشکر عراق به طرف شام حرکت کرد، معاویه هم با لشکر شام به طرف عراق حرکت نمود و در صفین به هم رسیدند. در این جنگ در حدود هفتاد هزار نفر کشته شدند که پنجاه هزار از شامیان و بیست هزار از اهل عراق

بودند. معاویه در صفین به انواع حيله‌ها و فریب‌ها متمسک شده که همگی [صفحه ۳۶] حکایت از خبث سریره و باطن آلوده‌ی او می‌کند. از قبیل زدن قرآن بر بالای نیزه‌ها و مسأله‌ی حکم قرار دادن ابوموسی اشعری و دادن قدرت به عمرو بن عاص بود. امیر المومنین علی علیه‌السلام در یکی از نامه‌هایش به معاویه نوشت: ای معاویه چرا این اندازه در پیروی از هوای نفس و متابعت از بدعت حریص هستی، و دنبال امیال نفسانی می‌روی و خود را در حیرت گرفتار ساخته‌ای، اکنون حقایق و واقعیات را ضایع ساختی و عهد و پیمان‌ها را نقض کردی. خداوند از این عهود و میثاق مؤاخذه خواهد کرد و با بندگانش احتجاج خواهد نمود اینک اصرار داری که قتله عثمان را تحویل بگیری، ولیکن در زمانی مطالبه خون عثمان را می‌کنی که نفع آن عاید خودت می‌شود، اگر واقعا قصد داشتی از وی یاری کنی می‌بایست در هنگامی از وی یاری می‌کردی که نفعی عاید وی می‌شد. در نامه‌ای دیگر امام علی علیه‌السلام نوشت: تو گروهی از مردم را با مکر و فریب دنبال روان ساخته‌ای، و آنان را در دریای جهالت خود فرو برده‌ای، ظلمت‌های جهل و نادانی آنان را فراگرفته، و شبهه‌ها و اشتباه کاری‌ها آنها را احاطه کرده، و در نتیجه مردم از راه راست منحرف شده‌اند و به قهقراء برگشته‌اند. مردم بار دیگر اخلاق دوران جاهلیت را پیش گرفته و به حسب و نسب توجه دارند و به گذشتگان خود رو آوردند. اکنون گروهی از اهل فهم و خرد و بینش هستند چون از نیت تو مطلع شده‌اند و حقیقت امر را فهمیده‌اند از پیرامونت متفرق شده‌اند و به طرف پروردگار رو آورده‌اند، زیرا آنان دانستند که تو آنها را از جاده حق و حقیقت منحرف ساخته‌ای و بر طریق دشواری که نجات از آن مشکل است راهنمایی می‌کنی. اینک ای معاویه از خداوند درباره‌ی خودت بترس و افسار شیطان را از گردنت بیرون کن، زیرا دنیا بزودی تو را رها می‌کند و [صفحه ۳۷] آخرت در انتظار تو می‌باشد. یکی از جنایات معاویه، غصب خلافت و تشکیل حکومت سلطنتی بود. ابتدا مردم شام را فریب داد و بعد مردم سایر شهرها را، عده‌ای اطراف او را گرفته بودند که خیر را از شر تشخیص نمی‌دادند. و خود در میان مردم شایع کرده بود که من با پیغمبر قرابت دارم و از همگان به وی نزدیکتر هستم و از همه بدتر اقدام به گرفتن بیعت برای فرزندش نمود و در واقع خلافت را به سلطنت تبدیل کرد. باز از جنایات معاویه، مسلط کردن عمرو بن عاص نیرنگ باز بر مردم مصر بود. معاویه با عمرو بن عاص قرار بسته بود از هیچ خیانتی فروگذار نباشد، او هم به وعده خود عمل کرد. معاویه می‌دانست اگر عمرو عاص با وی بیعت نکند وی نخواهد توانست به آرزوی خود برسد، و لذا گفت: ای عمرو از من متابعت کن، عمرو گفت: چرا از تو متابعت کنم؟ گفت: برای آخرت. عمرو گفت: به خداوند سوگند در نزد تو آخرتی نیست! اما اگر برای دنیا بخواهی با شما خواهم بود به این شرط که در دنیای تو شرکت داشته باشم، معاویه گفت: مانعی ندارد و تو را شرکت می‌دهم، گفت: پس اکنون حکم ولایت مصر و اطرافش را برای من بنویس. معاویه حکم امارت مصر را برای او نوشت و در پایان اضافه کرد که عمرو باید از او امر ما اطاعت کند و به سخنان ما گوش دهد عمرو گفت: بنویس که اطاعت او از ما این شرط را باطل نمی‌سازد. معاویه گفت: دیگر این شرط لازم نیست، عمرو گفت: باید همین را بنویسی، معاویه مجبور شد و این شرط را اضافه کرد. عتبه بن ابوسفیان می‌گوید: من بر معاویه وارد شدم دیدم با عمرو سخن می‌گویدی، عمرو به او می‌گفت: من در برابر حکومت مصر دینم را به تو فروختم. عتبه گفت: دین این مرد ارزش دارد زیرا وی از اصحاب [صفحه ۳۸] محمد صلی و الله و آله و سلم است. قرآن درباره‌ی چنین افرادی می‌فرماید: «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم أعمالهم فیها و هم فیها لایبخسون، اولئک الذین لیست لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعلمون». [۵۱]. افرادی که طالب دنیا و زینت او باشند ما به اندازه‌ی عمل آنان در دنیا به آنها پاداش خواهیم داد و ضرر و زیانی متوجه آن افراد نخواهد شد، این گونه مردم که فقط طالب دنیا و ظواهر آن هستند در آخرت جز آتش سوزان جایی ندارند و اعمال دنیای آنها به آنان سودی نخواهد رسانید، همه اعمال این افراد باطل است و نمی‌توانند از اعمال خود استفاده کنند. یکی از جنایات معاویه‌ی طغیانگر کشتن حُجْرِ بنِ عَدِی و یاران اوست. معاویه فرمان داد حُجْرِ بنِ عَدِی را باتفاق یارانش در «مرج عذراء» بکشند، گویا معاویه این آیه‌ی شریفه را نخوانده بود که: «و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و أعد له

عذاباً عظیماً». [۵۲]. هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد پاداش و جزای وی دوزخ است و او همواره در عذاب جهنم خواهد بود، پروردگار بر او خشم خواهد کرد و او را لعن خواهد نمود و برای وی عذابی بزرگ مهیا خواهد ساخت. معاویه حجر و یاران او را که عبارت بودند از: شریک بن شداد حضرمی، صفی بن فسیل شیبانی، قبیصه بن ضبیعه عبسی، محرزبن شهاب سعدی [صفحه ۳۹] تمیمی، کدام بن حیان عنزی و عبدالرحمان بن عنزی را به قتل رساند و این شخص اخیر را زیاد بن ابیه زنده زیر خاک کرد. حُجْر بن عَدی از فضلاء صحابه به شمار می رفت. با اینکه از نظر سن کوچک و لیکن از بزرگان محسوب می شد. زیاد بن ابیه، حجر و یارانش را دستگیر کرد و وضع آنها را به معاویه خبر داد. معاویه برای زیاد نوشت حجر را به شام بفرست، زیاد هم حجر را با وائل بن حجر حضرمی و دوازده نفر دیگر که همگان را در آهن بسته بودند به طرف شام روانه کرد. معاویه شش نفر را به قتل رسانید و ششش نفر دیگر را هم زنده نگه داشت و حجر یکی از کشته شدگان بود. در هنگام کشتن آن بزرگواران، جلادان معاویه به آنها گفتند: مأموریت داریم به شما پیشنهاد کنیم که یا از علی علیه السلام براثت جوید و به او ناسزا گوید که در این صورت با شما کاری نداریم و اگر چنانچه به این پیشنهاد رضایت ندادید برای کشته شدن خود را آماده کنید، گفتند: ما به این پیشنهاد عمل نمی کنیم، پس از این دستور دادن چند قبر حفر کردند و کفن ها را هم حاضر ساختند. حجر و یاران او شب را تا صبح به خواندن نماز پرداختند، هنگامی که صبح شد آنها را حاضر کردند تا همگان را بکشند، حجر گفت: اجازه بدهید من وضو بگیرم و نماز بخوانم، زیرا من هرگاه وضو گرفته ام دنبال آن نماز خوانده ام و اگر چه چنانچه می دانستم شما خیال نمی کنید که نماز خواندن من برای ترس از مرگ است نماز زیاد می خواندم، بالاخره حجر را با پنج نفر دیگر کشتند. وقتی معاویه به مقصود خود رسید توسط عمال و کارگزاران خود به جان مردم افتاد و اشخاصی از قبیل مغیره بن شعبه، زیاد بن سمیه، سمره بن جندب، عمرو بن عاص، مسلم بن عقبه، عییدالله بن زیاد را بر [صفحه ۴۰] مسلمانان مسلط نمود. معاویه به حکام خود بخشنامه صادر کرد که بنگرید هر کس از دوستان علی و اهل بیت او وجود دارد نام او را از دفتر کارمندان دولتی حذف کنید و حقوق و مزایایش را قطع نمایید. و به دنبال آن بخشنامه ی دیگری فرستاد و گفت: هر کس متهم به دوستی این خانواده است خانه اش را خراب کنید و آنان را مورد عقوبت و خواری قرار دهید و دلیل و ناتوان سازید. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای شدیدی گرفتار شدند و زندگی بر آنان بسیار سخت شده کار به جایی رسید که حتی شیعیان نسبت به خدمتکاران خود ظنین بودند و هر گاه اراده می کردند مطلبی با آنان بگویند عهد و پیمان های شدیدی از آنها می گرفتند و سپس مقصود خود در میان می گذاشتند. یکی از ستمهای معاویه ی طاغی دستور سب حضرت مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. گاهی در پایان خطبه خود می گفت: خدایا ابوتراب از دین تو برگشت و راه تو را مسدود ساخت، اینک او را از رحمت خود دور ساز و عذاب دردناکی به او برسان! آنگاه به تمام شهرها و روستاها دستور داد تا این کلمات را بالای منابر بگویند و تا زمان عمر بن عبدالعزیز این کلمات را بالای منابر می گفتند. گروهی از بنی امیه گفتند: تو که اکنون به آرزوی خود رسیده ای دیگر دست از این عمل بردار، معاویه گفت: من دست از این عمل بر نخواهم داشت تا آنگاه که کودکان با این عقیده بزرگ شوند، جوانان پیر گردند و دیگر کسی پیدا نشود برای علی فضایی ذکر کند و از اهل بیت او تجلیل و تکریم کند. بخشنامه ای برای عمال و حکام خود صادر کرد و گفت: از ذمه من بری [صفحه ۴۱] است کسی که درباره ی ابوتراب فضیلتی نقل کند و یا از اهل بیت او تجلیل نماید، پس از این دستور، در شهرها و قریه ها و قصبه ها در منابر خود علی و اهل بیت او را سب کردند و از آنان براثت حاصل نمودند. از همه جا بیشتر اهل کوفه را تحت فشار قرار دادند زیرا شیعیان علی در این شهر زیاد بودند. معاویه زیاد بن سمیه را بر کوفه و بصره حکومت داد و او چون قبلاً از طرفداران علی علیه السلام بود لذا شیعیان را بخوبی می شناخت و از حالات و خصوصیات آنان آگاه بود. وی بر کوفیان و اهل عراق سخت گرفت و آنان را از اطراف حاضر ساخت و دست و پاهای آنها را برید و بر شاخه های درخت نصب کرد و چشمهای عده ای را کور ساخت، و همگان را از عراق تبعید کرد و دیگر کسی از معروفین شیعه در آنجا نماند. [۵۳]. معاویه در اسلام بدعت هایی گذاشت و مسائل تازه ای را در دین

پدید آورد که در آنها مخالفت با شرع مقدس روشن است و اینک چند مورد از آنها ذکر می شود. ۱ - معاویه اولین فردی است که پسرش را ولیعهد قرار داد و پس از وی خلفاء به این روش عمل کردند. ۲ - او اول کسی است که در مساجد قصر بنا کرد. ۳ - وی اولین فردی است که مسلمانان را دست بسته کشت. ۴ - او اولین فردی است که بالای سرش نگهبان قرار داد. ۵ - او اول کسی است که در اسلام مانند سلاطین حکومت می کرد و برای خود دربار درست نمود. ۶ - او اول کسی است که در اسلام حد را از افراد مورد استحقاق ساقط کرد. [صفحه ۴۲] ۷ - اول کسی است که خطبه‌ی عید را قبل از نماز قرائت نمود. ۸ - اول فردی است که بسم الله را در نماز آهسته خواند و آن را بدعت گذاشت.

شهادت امام علیه السلام

مشهور آن است که شهادت امام مظلوم علیه السلام در روز بیست هشتم ماه صفر سال پنجاهم هجری اتفاق افتاد. شیخ مفید رضوان الله علیه نقل کرده که چون قرار صلح بین امام علیه السلام و معاویه برقرار شد، امام علیه السلام به مدینه رفتند و گوشه‌ای را اختیار کردند و منتظر فرمان پروردگار گردیدند. پس از گذشت ده سال معاویه تصمیم گرفت برای فرزندش یزید بیعت بگیرد و چون این خلاف شرایط صلحنامه و معاهده بود و از طرفی در این مدت ده سال مردم به امام حسن علیه السلام بیشتر گرویدند و اظهار علاقه کردند، به همین جهت تصمیم گرفت امام علیه السلام را به شهادت برساند تا با خاطری آسوده ولیعهد خویش را معرفی کند. برای پادشاه روم مبلغ صد هزار درهم فرستاد و درخواست زهری نمود تا توسط جعده دختر اشعث ابن قیس امام علیه السلام را به شهادت برساند و خود ضامن شد که اگر جعده آن حضرت را مسموم کند او را به عقد یزید پسرش درخواهد آورد. جعده به طمع رسیدن به مال و دنیا و همسری با یزید امام علیه السلام را مسموم نمود [۵۴]. مردی به حضرت امام حسن علیه السلام رسید و گفت: «یابن رسول الله اذلت رقابنا و جعلتنا معشر الشیعۃ عییدا، ما بقی معک رجل». [صفحه ۴۳] پسر پیامبر ما را ذلیل کردی و ما شیعیان را غلامیان بنی امیه گردانیدی. حضرت فرمود: به چه سبب. گفت: چونکه خلافت را به معاویه واگذار کردی. امام فرمود: به خدا سوگند که یآوری نیافتم و اگر یاری پیدا می کردم شب و روز با او جنگ می کردم تا خدا میان من و او حکم کند ولیکن شناختم که اهل کوفه بی وفا و در امتحان درست نبودند. زبانشان با من است ولی دل‌هایشان با بنی امیه است. «قال و هو یکلمنی اذا تنخع الدم، فدعا بطست فحمل من بین یدیه ملیء مما خرج من جوفه ما الدم» آن مرد گفت: آن حضرت سخن می گفت که ناگاه خون از حلق مبارکش فروریخت طشتی طلب کرد و در زیر آن خونها گذاشت و پیوسته خون از حلق شریفش می آمد تا آن طشت مملو از خون شد. روای گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا چرا چنین شده؟ فرمود: معاویه زهری فرستاده بود و به خوردن من داده‌اند. گفتم: چرا مداوا نمی کنی. حضرت فرمود: که دو مرتبه دیگر مرا زهر داده‌اند و مداوا شده، این بار قابل معالجه و دوا نیست. [۵۵].

پاورقی

- [۱] بحار، ج ۴۳، ص ۲۳۸. [۲] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶. [۳] نهج البلاغه، ص ۱۲۶۴، فیض الاسلام. [۴] بحار، ج ۴۳، ص ۲۵۷. [۵] اسد الغابه ج ۲، ص ۱۰. [۶] کنز العمال، ج ۱۶ ص ۲۶۲ - ج ۵، ص ۱۰۲. [۷] کنز العمال ج ۱۶، ص ۲۶۲ - ج ۵، ص ۱۰۲. [۸] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۳. [۹] احقاق الحق ج ۱۱، ص ۴۷. [۱۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰. [۱۱] آل عمران ۶۱. [۱۲] صافی ص ۹۲. [۱۳] مجمع البیان، ج ۱۰ ص ۴۰۵. [۱۴] احزاب ۳۳. [۱۵] آیات الولاية ص ۲۹۳. [۱۶] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۷] بحار ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۸] بحار، ج ۴۳، ص ۶. [۱۹] لطائف الطوائف ص ۱۳۹. [۲۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹. [۲۱] ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۱۴. [۲۲] مناقب، ج ۴، ص ۱۴. [۲۳] نساء ۸۵. [۲۴] بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۳. [۲۵] بحار ج ۴۳، ص ۳۵۲. [۲۶] بحار ج ۴۳، ص ۳۵۲. [۲۷] بحار ج ۴۳، ص ۳۳۸. [۲۸] مناقب، ج ۳ ص ۴۰۰. [۲۹] الحدیث ج ۱، ص ۶۲. [۳۰] تحف

العقول ص ۲۳۴. [۳۱] تحف العقول ص ۲۳۵. [۳۲] تحف العقول ص ۲۳۶. [۳۳] تحف العقول ص ۲۳۶. [۳۴] تحف العقول ص،
 ۲۳۶. [۳۵] بحار ج ۴۴، ص ۱۳۹. [۳۶] تحف العقول ص ۲۲۵. [۳۷] مجموعه ورام ج ۱، ص ۵۲. [۳۸] تحف ص ۲۲۵. [۳۹] بحار ج
 ۶، ص ۷۵. [۴۰] مجموعه ورام ج ۲، ص ۱۱۳. [۴۱] احقاق الحق ج ۱۱ ص ۲۳۱. [۴۲] خطبه ۵ نهج البلاغه. [۴۳] ارشاد مفید ص
 ۱۷۰. [۴۴] بحار ج ۴۴، ص ۳۳. [۴۵] ارشاد مفید ص ۱۷۲. [۴۶] بحار ج ۴۳، ص ۴۴ - ۶۵. [۴۷] احتجاج طبرسی ج ۲، ص ۹. [۴۸]
 احتجاج ج ۲، ص ۸. [۴۹] شرح ابن أبي الحديد ج ۴، ص ۶۸. [۵۰] ینابیع الموده ج ۲، ص ۷۰. [۵۱] هود ۱۶. [۵۲] نساء ۹۳. [۵۳]
 معاویه و تاریخ ص ۱۳۲. [۵۴] ارشاد مفید ص ۱۷۴. [۵۵] احتجاج طبرسی ج ۲، ص ۱۲.

سليم المصطفى
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org